



ظریفیان

این سخاوتمندترین مرد دنیا

اشاره:

ساده‌انگاری است اگر «حرف»ها و «نوشته»های این جماعت جدی گرفته شود. از کارل پوپر مسیحی که اولین جرقه‌ها را به نام «روشنگری» زد تا ملکم خان ارمنی که راه الگوهای غیر وطنی‌اش را با عنوان «منور الفکری» ادامه داد و تا به امروز که خود را «روشنفکر» می‌خوانند، آخر همه شعارها به تهی کردن انسان از حقیقت خویش یعنی معنویت می‌انجامید. پوچی این همه ادعا را به یکباره در کارنامه هویت سوز ایشان می‌توان به نظارت نشست. آنجا که برق سکه‌ها چشم‌ها را کور می‌کند...

با مروری بر رفتار شناسی یک قرن اخیر مردمان مشرق زمین، شباهتی بس شگفت، با سلوک مردم مغرب زمین در واپسین سال‌های قرون وسطی خودنمایی می‌کند. اروپاییان خسته از جنگ‌های صلیبی، که دیگر دل خوشی از مسیحیت نداشتند، به یکباره فرهنگ رهبانیت نهفته در آموزه‌های مسیحیت محرف را بیش از این برنتافته و با اشتیهای زاید الوصفی به ثروت اندوزی روی آوردند.

«فرهنگ مصرفی» خیلی زودتر از آنچه انتظار آن می‌رفت بر همه ارکان جامعه حاکم شده، زندگی و سلوک مردمان را درنوردید و طوفان آن همه تعالیم پیشین متولیان مذهب را به ویرانی کشاند. آنچه از دل این ویرانی سر برآورد؛ سبک جدیدی از زندگی بود که به «عصر جدید» مغرب زمین شهرت یافته است.

هر چند این تحولات با تاخیری دو‌یست ساله قدم به مشرق زمین نهاد اما شاهزاده‌های ایرانی و بار یافتگان به دربار شاهی، آنچنان فریفته مظاهر تمدن جدید شدند که با قیاسی برخاسته از شتابزدگی و تهی از اندکی فراست، پا جای پای همتایان غربی خود نهادند. برابر پنداشتن مسیحیت با اسلام و همگون دانستن نهاد

مرجعیت با دستگاه کلیسا را می‌توان بزرگ‌ترین خطای جریانی دانست که بعدها با نام «منورالفکری» در جامعه ایران شناخته شد.

این شباهت نه میان اسلام و مسیحیت که به شکل شگرفی میان هر دو جریان مدعی روشنفکری در غرب و شرق وجود داشت. از قضا هر دو جریان از طبقه اشراف و دربار زادگان سر برآورده و در مسابقه ثروت اندوزی و چنبره بر پول و سرمایه، شرکت جسته بودند. تفاوت اما در اینجا بود که از دل گونه غربی، اقتصادی لیبرالیستی با همه قدرت و سیطره فساد انگیز امروز بیرون آمد و از گونه شرقی آن، ناقص الخلقه‌ای رنجور که به مدد آرام بخش‌های غربی از سوی بانک جهانی خود را سر پا نگه داشته است.

وقتی «امتیاز فروشی» یک امتیاز می‌شود

نخستین ردپای جریان روشنفکری در اقتصاد ایران را می‌توان در داستان غمبار امتیاز فروشی یافت. میرزا ملکم خان ناظم الدوله ارمنی‌زاده مسیحی‌ای که نخستین تشکیلات فراماسونری را

در ایران تأسیس کرد، در سال‌های اقامت در سفارت ایران در استانبول با همکاری شاگردش میرزا حسین خان سپهسالار، گزارش‌های متعددی مبنی بر لزوم آوردن کشفیات و اختراعات مردم اروپا و به کار انداختن سرمایه‌های فرنگستان در ایران برای ناصرالدین شاه می‌فرستد. شاه قاجار نیز محمودخان ناصرالملک وزیر مختار ایران در لندن و حسنعلی خان وزیر مختار مقیم پاریس را برای مذاکره با کمپانی‌های مختلف اروپایی مأمور می‌کند. اما از آنجا که هنوز عنصر روشنفکر پا به میدان مذاکره نگذاشته، توافقی حاصل نمی‌شود. با قرار گرفتن میرزا حسین سپهسالار بر کرسی صدارت ایران استاد او ملکم خان که تا به امروز «پدر روشنفکری ایران» خوانده می‌شود، فرصت اجرای سیاست‌های فراماسونری را مغتنم شمرده در نقش دلال قرار داد «رویترا» امتیاز بهره‌برداری از گمرکات جنوب، معادن، جنگل‌ها، مراعات، زمین‌های حاصلخیز، حق کشیدن خطوط مخابرات، راه آهن تهران، را به مدت هفتاد سال به «بارون ژولیوس دورویترا» - تاجر یهودی انگلیسی - واگذار کرد. این رسوایی بزرگ برای مدعیان «وطنخواهی»^۱ و «ترقی مملکت»^۲ که

«شعله اصلاح‌طلبی آنان در دل فروزان بود»^۳ و اندیشه در «لُوم پیرایشگری اسلام»^۴ را در سر می‌پروراندند، سخت پرهزینه افتاد و با مخالفت نهاد مرجعیت و اعتراض‌های بی‌پروای مرحوم آیت‌الله ملا علی‌کنی (ره) در تهران روبرو شده، شاه قاجار را وادار به لغو این قرار داد ننگین ساخته و پرده از اجرایی شدن آموزه‌های منورالفکری کنار زد.

میرزا ابوالحسن خان ایلیچی وزیر وقت خارجه ایران و عضو برجسته لژهای ماسونی - انگلیسی که امضای او در پای دو قرارداد خفت بار ترکمن چای و گلستان است در «حیرت‌نامه» اش که شرح دل‌باختگی او به انگلیسی‌هاست اینگونه می‌نویسد: «به اعتقاد خاطی و محرر این دفتر

آن‌که اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگلیز نمایند، جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد.»^۵

پدر روشنفکری ایران نیز از سر خودباختگی اینگونه می‌نگارد: «ای عقلای ایران! ای صاحبان غیرت! اگر طالب حفظ ایران هستید... بی‌جهت خود را فریب ندهید، در صدد اختراعات تازه نباشید، تلگراف را همانطور می‌توان ساخت که فرنگی ساخته است، این مجلس (مجلس شورای ملی) را همان طور می‌توان ترتیب داد که فرنگی داده است.»^۶

بیماری روشنفکری تنها در وارداتی بودن و تقلیدی بودن بی‌چون و چرا خلاصه نمی‌شود. وابستگی به بیگانه و پشت کردن به خاستگاه خویش چیزی است که در آراء و اندیشه پدر این جریان به روشنی مشهود است. او که «ترقی و پیشرفت ایران را در گرو عمل به عقل فرنگی»^۷ و نه از جنس ایرانی‌اش می‌دانست، سخاوتمندانه توصیه می‌کند: «دولت ایران باید هر قدر می‌تواند به کمپانی‌های خارجه امتیاز بدهد، امتیاز از آن است که کمپانی از منافع آینده خود مطمئن باشد. اگر یک کمپانی از مداخل آینده خود امید کافی نداشته باشد، پول نقد خود را در احتمالات بعیده به خطر نمی‌اندازد. اولیای دولت علیه، عطای

امتیاز را در حق کمپانی‌های خارجه، یک مرحمت فوق‌العاده تصور می‌کنند، حقیقت مطلب بر عکس است.»^۸ به راستی حقیقتی که ملکم از آن سخن می‌گوید چیست؟ او اضافه می‌کند: «دولت ایران باید خیلی خوش وقت و متشکر باشد که کمپانی‌های خارجه با احتمال منافع بسیار موهوم [!] سرمایه‌های مادی و علمی خود را بیاورند، صرف آبادی ایران نمایند.»^۹

همین نگاه ذلیلانه و از سر حماقت سلسله جنبانان روشنفکری، فرجامی جز انعقاد قراردادهایی چون «رویترا» نداشت. معاهده‌ای که انعقاد آن با پرداخت پنجاه هزار لیره به سپهسالار دینی پنجاه هزار لیره به مشیرالدوله و ملکم خان به عنوان رشوه موجبات تردید بیگانگان و شگفتی مجلس انگلیس را فراهم آورد. جرج کرزن انگلیسی در «ایران و قضیه ایران» می‌نویسد: «وقتی که متن آن قرارداد [قرارداد رویترا] به نظر اهل جهان رسید، دریافتند که مشتمل بر کامل‌ترین مواد واگذاری در بست کلیه منافع صنعتی یک کشور، در دست خارجی است که مانند آن هرگز به وهم و گمان احدی درنیامده بود و در تاریخ سابقه نداشت.»^{۱۰}

پرویت مدرن

ناکامی نمایان روشنفکری به عنوان دلالتان این قرارداد اما مانع از نفوذ باورهای آنان در بدنه اقتصاد ایران نشد و دیری نیاید که واپسین سال‌های حکومت ناصر الدین شاه با وخیم‌ترین نابسامانی‌های اقتصادی همراه شد. به گونه‌ای که فریدون آدمیت که خود از سرسخت‌ترین مدافعان تفکر ملکم است اینگونه لب به اعتراف می‌گشاید: «در پایان سده سیزدهم، اقتصاد، تحرکی نداشت، تولید صنایع محلی نسبت به دوره پیش، خیلی تنزل یافته بود، آزادی تجارت خارجی که از متعلقات سیاست استعماری انگلیس و روس بود سد عظیمی فرا راه پیشرفت اقتصادی داخلی نهاده بود، بازار ایران را کالاهای مصرفی یا بی‌مصرف خارجی پر کرده بود. ایران گرفتار بحران پولی و تنزل نقره بود... صادرات ایران که

در ثلث اول قرن سیزدهم بر واردات آن می‌چربید، سیر معکوس گذاشت.»^{۱۱}

ساده‌انگاری جماعت خود خوانده روشنفکری بدانجا می‌رسد که کنت دوگوبینو سفیر وقت فرانسه در ایران، برخلاف ملکم خان که معتقد بود: «ملل فرنگستان در ممالک، هیچ کار و مقصودی ندارد، جز ازدیاد آبادی و توسیع تجارت دنیا... و لذا از مالیات هند یک دینار عاید خزانه انگلستان نمی‌شود.»^{۱۲} می‌نویسد: «هند از هشتاد سال پیش به این طرف دیگر مثل سابق سود بخش نیست. به طوری که انگلستان مجبور شده است برای حفظ بازارهای فروش محصولات خودش هند را در بسیاری موارد در فشار بگذارد.»^{۱۳}

پدر معنوی روشنفکران ایرانی می‌پنداشت: «ملل یورپ هر قدر که در کارخانجات فلزات ترقی کرده‌اند، صد مراتب بیشتر در کارخانجات انسانی پیش رفته‌اند.»^{۱۴} اما نوام چامسکی نظریه پرداز معاصر آمریکایی در گفت و گویی از نیاکان خویش اینگونه سخن می‌گوید: «تردیدی نیست که پای اروپاییان به هر کجا باز شد، سطح خشونت به میزان زیادی بالا رفت... یکی از دلایل این امر آن است که اروپاییان در میان خود جنگ‌هایی خونین و بیرحمانه را از سر گذرانده بودند و لذا نوعی فرهنگ بی‌همتای خشونت را تکامل بخشیده بودند. این فرهنگ حتی از تکنولوژی نیز اهمیت بیشتری داشت... اروپاییان آنچه را که سد راهشان می‌شد ویران کردند، صرف نظر از استثناهایی محدود، این مطلب تقریباً در سراسر جهان مصداق دارد. اگر خواسته باشیم در مقابل تاریخ، شرافت خود را حفظ کنیم، باید این اقدامات را صرفاً نوعی اشغال بربروار توصیف کنیم.»^{۱۵}

ویروس خودباختگی، دیگر بار پس از انقلاب مشروطیت خود را در چهره پیرشان اقتصاد ایران نمایان ساخت. قرار داد ننگین ۱۹۱۹ (وثوق الدوله) که رسماً ایران را تحت الحمايه انگلستان قرار داد، رسوایی دیگری بود که بیگانه از آن به «بلعیدن ایران توسط انگلیس» تعبیر کرد و برانگیختگی اعتراضات را موجب شد.

میرزا ابو الحسن خان ایلیچی وزیر وقت خارجه ایران و عضو برجسته لژهای ماسونی - انگلیسی که امضای او در پای دو قرارداد خفت بار ترکمن چای و گلستان است در «حیرت‌نامه» اش که شرح دل‌باختگی او به انگلیسی‌هاست اینگونه می‌نویسد: «به اعتقاد خاطی و محرر این دفتر آن‌که اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگلیز نمایند، جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد.»

هر دم از این باغ بوی می‌رسد...

ویروس خودباختگی، دیگر بار پس از انقلاب مشروطیت خود را در چهره پریشان اقتصاد ایران نمایان ساخت. قرارداد ننگین ۱۹۱۹ (وثوق الدوله) که رسماً ایران را تحت الحمایه انگلستان قرار داد، رسوایی دیگری بود که بیگانه از آن به «بلعیدن ایران توسط انگلیس»^{۱۶} تعبیر کرد و برانگیختگی اعتراضات را موجب شد. تا آنجا که آلبرتوماس، وزیر تسلیحات فرانسه طی نطقی در پارلمان آن کشور در بیان

شدت دوستی اش نسبت به انگلستان افزود: «نمی‌توانم در قبال عملی که جزئیاتش اخیراً فاش شده و به گوش ما رسیده است - منظورم قراردادی است که بریتانیای کبیر با ایران بسته - سکوت اختیار کنم... با بستن این قرارداد دوستان و خیرخواهان خود را به شک خواهد انداخت که چه بسا انگلستان بخواهد مرزهای امپراطوری خود را بیش از پیش توسعه دهد... سرزمین‌های وسیعی را که تحت سلطه بریتانیاست، در آیینه چه باید نامید؛ امپراطوری سلطه‌گران، یا امپراطوری آزاد کنندگان!»^{۱۷}

چنبره زدن استعمار بریتانیا بر بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان که با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میسور گشت بر توهمات پیش گفته روشنفکران خط بطلان کشید. چه اینکه چرچیل در اثر مشهور خود به نام «بحران‌های جهانی»، میزان صرفه‌جویی دولتش بوسیله این قرارداد را تا سال ۱۹۲۳، هفت میلیون و پانصد هزار پوند

طاعون وابستگی به جا مانده از میراث روشنفکران، حاکمیت را ناتوان‌تر از آن کرده بود که در راهی که پیش پای او گذاشته شده بود، تجدید نظر کند. سرانجام دولت آمریکا که سنگ بنای ارتباط خود با دنیا را بر اساس همان سیاست رایج چماق و هویج، تنظیم می‌کند، اعطای وام مشروط به تدوین برنامه ۷ ساله اقتصادی کرد، تا از این رهگذر دلارهایی که به نام وام و با سودهای کلان و هزاران منت به ایران تحمیل می‌کرد رادر پروسه‌ای حساب شده‌تر موجب تقویت اقتصاد ایالات متحده کند.

حضرت امام خمینی (ره) در آغازین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی فرمود: «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت.»

ذکر می‌کند.

ای کاش روشنفکر ایرانی دست کم نسبت به داعیه «مشروط کردن پیشرفت ایران در فرنگی مآب شدن جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً»^{۱۸} صادق بود و به مانند چرچیل دغدغه سود و زیان وطن خویش را نیز در سر داشت. بی‌گمان توقف در قشری‌ترین لایه‌های تمدن غرب را می‌توان از علل این انحراف تاریخی دانست. این نقیصه آنگاه بیش از پیش رخ نمود می‌دارد که سید حسن تقی‌زاده در بلاهت تمام

اینگونه برای اهل ایران نسخه می‌پیچد: «تنها راه پیشرفت ما این است که از فرق سر تا ناخن پا، یکسره فرنگی شویم.»^{۱۹} تقی‌زاده که روحانی زاده‌ای تربیت یافته در محافل فرقه شیخیه و دل‌باخته «نوشته‌جات ملکم» بود، در کشاکش مبارزات مشروطه‌خواهی و به توب بستن مجلس به سفارت انگلیس پناهنده شد و مجاهدت‌های استبداد ستیزانه خود را پس از فرار به انگلستان در لژهای فراماسونری فزونی بخشید. او که نقش مؤثری در اعدام شهید مشروطه مشروعه آیت... شیخ فضل... نوری (ره) و ترور شهید آیت... سید عبد... بهبهانی (ره) داشت در آستانه روی کار آمدن رضاخان به همراه دکتر مصدق نطق‌های آتشینی در مجلس پنجم ایراد می‌نمود که حاصلی جز روی کار آمدن و تثبیت استبداد رضاخانی با کودتای ۱۲۹۹ نداشت. این سینه چاک حریت ملت و مشروط ساختن قدرت سلطنت پس از دلالی در قرارداد ۱۹۱۹ قلم بر پای تمدید قرارداد خفت بار دیگری

نهاد. امضای تمدیدنامه معاهده داری که شانزده بیلیون و یکصد و بیست و هشت میلیون ریال از فروش نفت ایران را سخاوتمندانه به جیب انگلیس سرازیر کرد. هنوز هم جماعتی از روشنفکران خود خواننده، از رضاخان به سبب احداث راه آهن به نیکی یاد می‌کنند. اقدامی که می‌توانست در منفعت انگلیس خلاصه نشود اما از آنجا که تدبیر امور ایران به دست بیگانه رقم

می‌خورد و همواره آن سوی میز مذاکره را سست عنصرانی بیگانه پرست به اشغال درآورده بودند سیاستمداران وطن پرست انگلیس، سریع‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای دسترسی به منافع ملی خود رادر اصلاحات رضاخانی و زیر سایه حمایت‌های روشنفکران وابسته به دست آوردند.

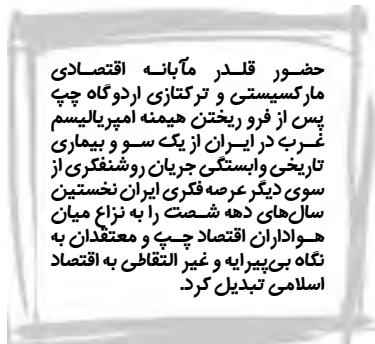
جرج کرزن می‌نویسد: «واقعیت این است که کمپانی نفت انگلیس بیشترین بهره را از راه آهن که به وجود و سعی ایرانی به وجود آمده بود می‌برد. گذشته از این، اهمیت راه آهن جنوب به شمال شاید از جنبه نظامی به مراتب مهم تر از جنبه‌های تجاری بوده باشد.»^{۲۰}

تجاوز قدرت‌های استعماری و تکیه زدن بر سیاست‌های اقتصادی به ویژه در بخش صادرات و واردات و اشغال پنج استان شمالی به دست قوای روس که از قضا از پر درآمدترین استان‌های کشور بودند از سویی راه را بر دریافت مالیات سد نمود و از دیگر سو غلات و مواد غذایی ساکنان آن استان‌ها را به حلقوم قشون روس سرازیر ساخت. حاصل آن شد که کسری بودجه ۱۶ درصدی رو به صعود گذاشت و هزینه کمرشکن نیروهای نظامی متفقین بر کرده مردم قحطی زده ایران، زنگ خطر را برای بیگانگان به صدا درآورد. کارشناس وزارت امور خارجه انگلستان در نامه‌ای به وزارت امور هندوستان، نابسامانی‌های ایران را این گونه تشریح می‌کند: «ما باید با این حقیقت روبرو شویم که به ناچار در ایران، نامحبوب و حتی مورد تفر و انزجار باقی خواهیم ماند. مادامی که ما مجبور به واژگون کردن سازمان‌های اقتصادی ایران به علت مخارج زیاد نظامی خود که سبب ایجاد تورم شدید می‌شود هستیم، به ناچار مورد تفر نیز قرار خواهیم داشت.»^{۲۱}

سهام خواهی دیگر از نژاد انگلوساکسون

کودتای شهریور ۱۳۲۰ از آن رو اهمیت می‌یابد که نیروی سومی برای تکمیل مثلث شوم استعمار نوین قدم به ایران می‌گذارد. آمریکاییان اما خیلی زود طعمه‌های خود را در طیف روشنفکری به چنگ آوردند. نگاهی به جریان وابسته در مجلس چهاردهم، خود گویای این حقیقت است، چرا که رو در روی مصدق و سید ضیاء در قامت دو روشنفکر وابسته

به آمریکا و انگلیس و تکاپوی نمایندگان حزب توده - که در میانه این منازعات، اعطای امتیاز نفت شمال به روسیه را مطالبه می‌کردند - در جای جای مذاکرات این دوره خودنمایی می‌کند. آمریکایی‌ها که پس از پیروزی در جنگ جهانی توانسته بودند موقعیت خویش را در منطقه تثبیت کنند، با پنهان ساختن چهره استعماری خود پشت نقاب حمایت از استقلال و منافع ملی ایران، گوی را از دو رقیب سنتی انگلیس و شوروی ربودند و شاه بی‌تجربه وابسته را به اعطای وام‌های کلان برای تزریق به پیکره مفلوج اقتصاد آن روزگار، دل خوش ساختند. این دلخوشی آنچنان به درازا کشید که موجبات وخامت روابط شاه ناکام و آمریکا را فراهم آورد. طاعون وابستگی به جا مانده از میراث روشنفکران، حاکمیت را ناتوان‌تر از آن کرده بود که در راهی که پیش پای او گذاشته شده بود، تجدید نظر کند. سرانجام دولت آمریکا که سنگ بنای ارتباط خود با دنیا را براساس همان سیاست رایج «چماق و هویج» تنظیم می‌کند، اعطای وام را مشروط به تدوین برنامه ۷ ساله اقتصادی کرد، تا از این رهگذر دلارهایی که به نام وام و با سودهای کلان و هزاران مَنّت به ایران تحمیل می‌کرد رادر پروسه‌ای حساب شده‌تر موجب تقویت اقتصاد ایالات متحده کند. عجیب‌تر آنکه فشار کاخ سفید به دربار برای استفاده از فارغ التحصیلان آمریکایی و اروپایی در ساختار سازمان برنامه و بودجه پرده از پیچیدگی پروسه آمریکایی‌ها به کنار می‌زند. از این رو هر حرکت استقلال‌طلبانه تهدیدی برای فرصت بیگانه در ایران بود که طراحی و سرپرستی کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در این راستا و با هدف دستیابی به صحنه گردانی مطلق آمریکا، در ایران و به کمک بازی زرگری جماعت روشنفکر از جمله حزب توده، حزب زحمتکشان جبهه ملی، نیروی سوم، حزب ایران و پان ایرانیست‌ها و بی‌تحریکی دکتر مصدق سامان پذیرفت. نتیجه آن شد که زاهدی، نخست‌وزیر بر آمده از دل کودتای آمریکایی به ارباب خویش، آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده نوشت: «خزانه ایران خالی است. منابع انرژی ته کشیده و اقتصاد در ایران در شرف نابودی است. ایران برای نجات خود از سقوط و هرج و



حضور قلدر مآبانه اقتصادی مارکسیستی و ترکتازی اردوگاه چپ پس از فرو ریختن هیمنه امپریالیسم غربی در ایران از یک سو و بیماری تاریخی وابستگی جریان روشنفکری از سوی دیگر عرصه فکری ایران نخستین سال‌های دهه شصت را به نزاع میان هواداران اقتصاد چپ و معتقدان به نگاه بی‌پیرایه و غیر التقاطی به اقتصاد اسلامی تبدیل کرد.

مرج اقتصادی، نیازمند کمک فوری آمریکاست»^{۲۲}

وقتی نوبت به اصلاحات آمریکایی می‌رسد

«نیاز ایران به کمک فوری آمریکا» اگر چه در چشم فرومایگان و خودباختگان بزرگ می‌نمود، اما ریشه در آموزه‌های هویت سوز روشنفکرانی داشت که با الهام از تفاسیر نئوکانتی غرب یا مارکسیستی شرق بر طمع بیگانه برای دست‌اندازی و تاراج سرمایه‌های این سرزمین می‌افزودند. «اصلاحات ارضی» که نوید دهنده دست یافتن ایران به دروازه‌های تمدن جدید از سوی پهلوی دوم بود، نیز جز به فلج شدن اقتصاد کشاورزی ایران، تک محصولی کردن اقتصاد، رشد شهر نشینی و غلبه فرهنگ مصرف‌گرایی غربی و بالاخره ترویج اقتصاد وابسته منجر نشد.

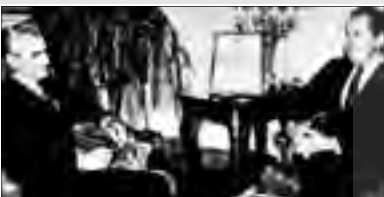
سه دهه پایانی رژیم پهلوی با رکود ۸ درصدی سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی - که تکیه بر توان داخلی داشت - و رشد ۲۲ درصدی سرمایه‌گذاری در صنعت - که به تمامه وابسته به بیگانه بود و در بهترین شکل خودش صنعت مونتاژ را رواج می‌داد - همراه شد و استخوان‌های فرسوده استعدادهای داخلی، چنان در زیر چرخ دنده‌های اصلاحات آمریکایی خرد می‌شد که حتی جهش ناگهانی قیمت نفت به چهار برابر شاخص قبلی خود در ژانویه ۱۹۷۴ نیز نتوانست گرهی را بگشاید.

رویکرد ویژه رژیم در فرهنگ‌سازی مبتنی بر لیبرالیسم غربی، چنان ذائقه عمومی را به مصرف‌گرایی و ترک فضیلت قناعت تغییر داده بود که به عنوان مثال، مصرف سرانه گوشت قرمز در فاصله

زمانی پانزده سال (۱۳۳۹ تا ۱۳۵۴ نوزده کیلو افزایش یافت و این در شرایطی بود که تولید داخلی، تنها پاسخگوی ۹ درصد از تقاضایی بود که سالانه ۱۲ درصد رشد می‌کرد. کار بدانجا کشید که دلبستگان و وابستگان به مغرب زمین به نیروی فکر و کار غربی اکتفا نکردند و پای احشام و دام پرمصرف آمریکایی، اروپایی و اسرائیلی که از قضا با آب و هوای ایران نیز سازگاری نداشتند را به این خاک باز کردند.

خانه اقتصاد ایران از پای بست ویران بود و خواجه سرخوش از حمایت بیگانگان و بیگانه پرستان از «مدینه فاضله» سخن می‌راند و خنده‌آورتر آن‌که کشور را در برخی حوزه‌ها ره یافته به آرمان شهر خیالی خویش می‌پنداشت. از این رو فکر نقش ایوان که همان تاج و تخت شاهی بود، او را رها نمی‌ساخت و در ننگین‌ترین جشن‌های تاریخ ایران، چوب حراج بر پیکر نحیف اقتصاد ایران وارد آورد؛ چنان که به رغم فهم القایی بیگانه که آن را «سرود پیروزی خاندان پهلوی» می‌خواند، بر شتاب رژیم جای گرفته در سراشیبی سقوط افزود.

شاه ایران در کنار نیکسون رئیس‌جمهور امریکا



پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و زوال جریان چپ در منطقه، خلا نسخه اسلامی و پیراسته از التقاط اقتصاد و رخنه دگراندیشان خودباخته در ارکان تصمیم‌سازی اقتصادی در داخل و یکه تازی لیبرالیسم با شعار نظم نوین جهانی در خارج، فرصت دوباره‌ای برای دلشدگان نسخه‌های غیر بومی فراهم آورد تا تئوری «توسعه» را تنها گفتمان حاکم اقتصادی دوران سازندگی کنند.

از شر آنان خلاص نشده‌ایم

گرچه پدیده شگرف پیروزی اسلام انقلابی در بهمن ۱۳۵۷، شکست نظام‌های اقتصادی عدالت ستیز را به نمایش گذاشته اما فکر و دل اسیران تئوری‌های وارداتی به هشدارهای منادی استقلال و خودباوری

هنوز هم جماعتی از روشنفکران خود خوانده، از رضاخان به سبب احداث راه آهن به نیکی یاد می‌کنند. اقدامی که می‌توانست در منفعت انگلیس خلاصه نشود اما از آنجا که تدبیر امور ایران به دست بیگانه رقم می‌خورد و همواره آن سوی میز مذاکره را سست عنصرانی بیگانه پرست به اشغال در آورده بودند سیاستمداران وطن پرست انگلیس، سریع‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای دسترسی به منافع ملی خود را در اصلاحات رضاخانی و زیر سایه حمایت‌های روشنفکران وابسته به دست آوردند.

معطوف نشد. حضرت امام خمینی (ره) در آغازین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی فرمود: «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پا دارندگان سلطه ابر قدرت‌ها هستند و سر سپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام شکستگی‌ها و دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند.»^{۳۳} اما حضور قلدر مآبانه اقتصادی مارکسیستی و ترکتازی اردوگاه چپ پس از فرو ریختن هیمنه امپریالیسم غرب در ایران از یک سو و بیماری تاریخی وابستگی جریان روشنفکری از سوی دیگر عرصه فکری ایران نخستین سال‌های دهه شصت را به نزاع میان هواداران اقتصاد چپ و معتقدان به نگاه بی‌پیرایه و غیر التقاطی به اقتصاد اسلامی تبدیل کرد؛ جماعتی که به خاطر ضعف مبانی عقیدتی خویش با شعار «مارکسیسم، علم مبارزه است» دین‌گریزی خود را در دهه چهل و پنجاه توجیه می‌کردند و در دهه شصت و پس از آشکار شدن چهره سیاه «مجاهدین خلق» این بار نقاب «مجاهدین انقلاب» را بر چهره کشیده باورهای نضج یافته در مکتب سران مجاهدین خلق در زندان‌های طاغوت را به ارکان تصمیم‌سازی اقتصاد، چون سازمان برنامه و بودجه، نخست وزیری، وزارت اقتصاد، وزارت بازرگانی، بسیج اقتصادی و... سرازیر ساختند و باز تولید تئوری‌های اقتصاد مارکسیستی را در دستور کار قرار

داده اجرای نسخه اقتصاد کوپنی به بهانه شرایط دشوار جنگ را بر کشور تحمیل کردند؛ نسخه‌ای که نه تنها به بهبود این تن رنجور منجر نشد که با فرسوده‌تر کردن ویرانه اقتصاد به جا مانده از قرن خیانت عناصر داخلی و چپاول قدرت‌های خارجی، ذائقه عمومی را به سوی مطالبات خسارت باری که تهدیدهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی را در پی داشت، جهت داد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و زوال جریان چپ در منطقه، خلأ نسخه اسلامی و پیراسته از التقاط اقتصاد و رخنه دگراندیشان خودباخته در ارکان تصمیم‌سازی اقتصادی در داخل و یکه تازی لیبرالیسم با شعار نظم نوین جهانی در خارج، فرصت دوباره‌ای برای دلشدگان نسخه‌های غیر بومی فراهم آورد تا تئوری «توسعه» را تنها گفتمان حاکم اقتصادی دوران سازندگی کنند. هر چند رویکرد اقتصادی دولت سازندگی برکاتی چون اصلاح ساختار تولید کشور و موفقیت چشمگیر در بازسازی زیر ساخت‌های کشور داشت، اما نامتوازن بودن قرائت غربی از مفهوم توسعه به شکاف طبقاتی و زایش طبقه جدید اشرافی عافیت طلب و پدید آمدن دره‌های عمیق فقر انجامید. تا آنجا که با بی‌اعتنایی دولت سازندگی به هشدارها و دغدغه‌های رهبری فرزانه انقلاب، دومین برنامه پنج ساله توسعه در سال ۱۳۷۴ با هدف اصلاح سیاست‌ها در جهت تأمین عدالت اجتماعی از سوی معظم‌له به دولت بازگردانده شد. چهره کشور، به ویژه در شهرهای بزرگ به سرعت تغییر کرده بود و در این میان، مفهوم بلند «عدالت اجتماعی» تنها ترجیع‌بند سخنرانی‌ها و خطبه‌های نماز جمعه بود؛ در حالی که فرهنگ مصرفی غرب در جامعه تئوریزه شده بود.

کتهای پر جیب و کشف‌های پر ریگ

دشمنان قسم خورده اقتصاد آزاد اما پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به راحتی معجزی سیاست‌هایی شدند که همواره رقابتی خویش را با انتساب به آمریکایی بودن متهم می‌کردند. دیگر همه شعارها رنگ باخته بود و آنچه در این میان اهمیت داشت، انباشته کردن جیب‌ها با ثروت‌های

باد آورده بود که از قضا در پتروپارس، ایران خودرو، نیرو محرکه، مس سرچشمه و... یافته شده بود. روزگار نظریه‌پردازی‌های روشنفکرانه پایان یافته و حقیقت «مردم سالاری» محقق گشته بود. پس می‌بایست وکلای مردم در قامت اصلاح‌طلبی، قراردادهای ۷/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریالی با دولت را «شفاهی» منعقد سازند و تنها سند مکتوب آن اسکناس‌های بیت المال بود که به حساب حزب همان دولت واریز می‌شد. این همه نشان از نبوغ روشنفکران امروز در مقایسه با اسلاف ایشان دارد.

اما با آشکار شدن چهره کریه و پر فریب منورالفکران، مردم مسلمان هوشیار و عدالت‌طلب ایران باردیگر به آنان پشت کرده و با عبرت گرفتن از تاریخ و شناسایی آنان در هر لباس و قیافه، طردشان می‌کنند چنانکه در سال‌های اخیر طلایع این بیداری نمایان شده‌است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الگار، حامد، میرزا ملکم خان، ص ۱۴ - ۱۳.
۲. همان.
۳. همان.
۴. همان.
۵. میرزا ابوالحسن خان ایلیچی، حیرت السفراء یا حیرت نامه، ص ۲۱۰.
۶. دفتر قانون، مجموعه آثار، ص ۱۲۶.
۷. میرزا ملکم خان، کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، مجموعه آثار، ص ۱۱.
۸. میرزا ملکم خان ناظم الدوله، کلیات ملکم، مجموعه رسائل، ص ۳۴.
۹. همان.
۱۰. جرج کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۲۲۳.
۱۱. تاریخ تهاجم فرهنگی بیگانگان، انتشارات قدر ولایت، ج ۱، ص ۱۱۷.
۱۲. انگار، حامد، میرزا ملکم خان، ص ۱۴۲.
۱۳. کنت دو گو بینو، سه سال در آسیا، ص ۴۴۲.
۱۴. دفتر قانون، مجموعه آثار، ص ۱۶.
۱۵. دیوید بارسامیان، گفت‌وگو با نوام چامسکی، صص ۷۰ - ۷۱.
۱۶. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۳۱۵.
۱۷. همان، ص ۳۳۸.
۱۸. سیدحسن تقی‌زاده، روزنامه کاوه، دوره جدید، ش ۱.
۱۹. همان.
۲۰. فرهاد رستمی، خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۱.
۲۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ، ص ۷۲.
۲۲. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ص ۳۰.
۲۳. صحیفه نور، ج ۹، ص ۱۸۶.